

سیاست اقتصادی جدید رژیم اسلامی

علل و زمینه های سیاست جدید

کمونست: اظهارات و اقدامات اقتصادی رژیم اسلامی در ماههای اخیر حاکی از این است که جمهوری اسلامی و یا لاقلاً جناح رفسنجانی به درجه زیادی اصول سیاست اقتصادی خود را یافته است. شناور کردن ریال، آزاد کردن ورود لیست رو به افزایشی از کالاها، تلاش برای جلب سرمایه خارجی و همینطور سرمایه‌داران ایرانی مقیم خارج حاکی از جدایی رژیم از سیاست خودکفایی و جایگزینی واردات و اتخاذ سیاست رشد از طریق گسترش صادرات است. نظریه اقتصادی پشت این سیاست چیست و تا چه حد این انتخاب اقتصادی تحت تأثیر روندهای وسیعتر بین‌المللی است؟

منصور حکمت: در بررسی سیاست اقتصادی جدید رژیم اسلامی باید به چند نکته توجه کرد:

۱- اقتصاد ایران، نه در دوره رژیم سلطنتی و نه در جمهوری اسلامی تا امروز، بر مدل خودکفایی و جایگزینی واردات مبتنی نبوده است. بدنبال اصلاحات ارضی و پس از آن با بالا رفتن بهای نفت در نیمه اول دهه هفتاد، تجارت خارجی همواره یک رکن اساسی اقتصاد ایران بوده است. صدور نفت شاهرگ حیاتی این اقتصاد بوده و بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی و بخش اعظم بودجه دولتی را تأمین کرده است. از طرف دیگر تولید و مصرف در بازار داخلی تماماً به تجارت خارجی و واردات متکی بوده است. در غیاب واردات مواد غذایی، کشور به قحطی دچار میشود. وسایل بادوام مورد مصرف خانوار، عمدتاً وارد میشود و یا با درصد بالایی از ماتریال و قطعات وارداتی در داخل تولید میشود. تقریباً در تمام مقاطع پروسه تولید در بازار داخلی، واردات نقش دارند - بصورت مواد اولیه، کالاهای سرمایه‌ای، ماشین آلات و کالاهای واسطه‌ای و قطعات. دیدیم که چگونه افول تجارت خارجی بدنبال تحریم رژیم اسلامی در سطح بین‌المللی و نیز کاهش درآمد ارزی و قدرت خرید ایران در بازار جهانی، به سرعت به افت تولید و بیکارسازیهای وسیع در بازار داخلی منجر شد. یادآوری میکنم که رژیم شاه اساساً از جانب اپوزیسیون ملی - اسلامی بخاطر سیاست «درهای باز» شدیداً مورد انتقاد بود.

در دوره خود جمهوری اسلامی نیز مدل خودکفایی و توسعه از طریق جایگزینی واردات هرگز مبنا قرار نگرفت. اصولاً بدنبال انقلاب و سپس جنگ ایران و عراق، همانطور که رضا مقدم اشاره میکند، سیاست اقتصادی رژیم اسلامی یک سیاست لحظه‌ای و فاقد الگو و معطوف به رساندن امروز به فردا بود. این درست است جناح حزب‌اللهی در رژیم، که در دوره خمینی و در کابینه موسوی دست بالا داشت، از الگوی خودکفایی و انزوای تجاری سخن میگفت. اما این بحث هرگز به سطح شکل دادن به یک استراتژی توسعه اقتصادی و یک نقشه در حال پیاده شدن نرسید و بیشتر توجیه عقیدتی‌ای بود برای پذیرش انزوای تجاری‌ای که خارج از اراده رژیم به دلایل سیاسی به آن تحمیل شده بود. بعلاوه، شعارهای حزب‌الله در این جهت تنها جزء کوچکی از یک تقابل مهمتر در زمینه اقتصادی میان جناحها بر سر سرمایه‌داری دولتی یا خصوصی بود و سیاست اقتصادی جدید رفسنجانی هم هنوز بیشتر در این متن اهمیت پیدا میکند تا در رابطه با مسأله خودکفایی یا تولید برای صدور. به این نکته پانین‌تر میپردازم.

یک مشخصه دیگر اقتصاد ایران که آن را از مدل جایگزینی واردات دور میکرد، ضعف اتصال رو به جلو و رو به عقب در میان صنایع و بخشهای تولیدی در بازار داخلی بود، یعنی اینکه چه درصد از مصالح و ماتریال تولید در هر بخش از محصولات بخش دیگری تأمین میشود و چه درصدی از محصولات هر صنعت در تولید کالای دیگری در همان بازار داخلی بکار میرود. مدل توسعه بر مبنای جایگزینی واردات تنها بر جایگزین کردن کالاهای مصرفی در بازار داخلی با محصولات ساخت داخل نیست، بلکه تغییر الگوی تولید و مصرف به نحوی است که پروسه تولید کالاها هرچه بیشتر از واردات در مراحل مختلف مستقل شود و بر شانه محصولات داخلی قرار بگیرد. جایگزینی واردات به همان درجه محدودی که در رژیم سابق وجود داشت و برای دوره‌ای در شعار «ایرانی جنس ایرانی بخر!» منعکس میشد، در حد حمایت از صنایع تولید کالاهای مصرفی بادوام، که خود در یک حلقه قبل شدیداً به واردات مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای متکی بودند، باقی ماند و به یک استراتژی عمومی در کل اقتصاد تبدیل نشد.

به این ترتیب یک مسأله روشن میشود. درست است که سیاست اقتصادی جناح رفسنجانی یک نقطه عطف و چرخش مهم بشمار میآید، اما این بیش از آنکه گسستی باشد از واقعیات موجود ساختمان اقتصادی ایران، گسستی است از چهارچوب اقتصادی ادعائی حزب الله و به یک معنی پلاتفرم اقتصادی جریان ملی و اسلامی در انقلاب ۵۷.

۲- معنی واقعی و عملی این چرخش اقتصادی برای ایران هنوز در پیش گرفتن مسیر کشورهای تازه صنعتی در آسیای جنوب شرقی نیست. این میتواند الگویی باشد که طراحان سیاست جدید آرزوی تحقق آن را بعنوان یک هدف ماکزیمم در دل میپروراندند، اما این جنبه مهمتر چرخش جناح رفسنجانی در این مقطع را شامل نمیشود. معطوف شدن به تولید برای صدور هنوز مشخصه کشورهای تازه صنعتی را بیان نمیکند. مسأله بر سر تولید و صدور کالای صنعتی و گرفتن سهمی در بازار بین‌المللی کالای صنعتی است. این یعنی تغییر مکان اقتصاد یک کشور در تقسیم کار بین‌المللی. معطوف شدن به صادرات بدون داشتن امکانات مادی اقتصادی و فنی و یا پیش‌شرطهای سیاسی داخلی و بین‌المللی برای ورود به عرصه رقابت صنعتی در مقیاس جهانی (که در پاسخ به سؤال سوم به آن میپردازم) عملاً معنایی جز تکرار داستان کهنه صدور نفت بیشتر در کنار تلاش برای بهبود بازار صادرات سنتی غیرنفتی کشور، فرش و پسته و کف و غیره، بعلاوه صدور کالاهای مصرفی بادوام در بازارهای فرعی در منطقه نخواهد داشت. این مکان فعلی ایران در تجارت بین‌المللی است. ایران بعنوان یک کشور نفتی هم اکنون شدیداً وابسته به صادرات و تجارت خارجی است. سؤال اصلی، امکان و عدم امکان انتقال از صادرات معدنی و صنایع دستی به صادرات کالاهای صنعتی پیشرفته است. این، چیزی بیشتر از تغییر مدل اقتصادی حکومت و معطوف شدن توجه دولت از مصرف به تولید را ایجاب میکند، که پائینتر راجع به آن توضیح میدهم.

۳- اهمیت عملی موضعگیری اقتصادی اخیر جناح رفسنجانی، و در عمل دولت اسلامی، تعیین تکلیف جدی تقابل سرمایه داری خصوصی و دولتی به نفع مکانیسم بازار و بایگانی کردن پرونده خط مشی اقتصاد دولتی و در همین رابطه بجریان انداختن رابطه نزدیک اقتصادی با غرب است. اگر اتخاذ مدل کشورهای تازه صنعتی، هدف حداکثر و دراز مدت و تجریدی تر طراحان این سیاست باشد، غلبه دادن به مکانیسم بازار و نزدیکی اقتصادی با غرب معنی فوری‌تر و عملی‌تر این سیاست است. این، همانطور که رفقای دیگر در پاسخ خود توضیح داده‌اند، ناشی از ورشکستگی مدل دولتی در مقیاس جهانی و معضلات اقتصادی ایران هر دو است. با این سیاست، جمهوری اسلامی میکوشد تا با تجربه ۱۳ سال گذشته تسویه حساب کند و چرخ اقتصاد ایران در امتداد مسیری که تکامل سرمایه‌داری ایران در طی لاقل ۳۰ سال گذشته دیکته کرده است را به حرکت در بیاورد. سیاست امروز جمهوری اسلامی، حتی با افق درازمدت‌تر اتخاذ مدل «نیک»، ادامه منطقی و مرحله تکمیلی توسعه اقتصادی ایران تحت رژیم سلطنتی است. مشکل اینجاست که اگر چه فضای بین‌المللی با پیروزی سرمایه داری بازار بر مدل دولتی، به نفع این سیاست تغییر کرده است، رژیم اسلامی چه از نظر موقعیت اقتصادی و سیاسی بین‌المللی‌اش و چه از لحاظ مشخصات اقتصادی و سیاسی-ایدئولوژیکی خودش از موقعیت بسیار نامناسب‌تری نسبت به رژیم سلطنتی برای عملی کردن این سیاست برخوردار است. نشانه‌های گرایش به چنین سیاستی با افت درآمد نفت در اواخر رژیم شاه و بدنبال روی کار آمدن کابینه آموزگار از همان زمان بچشم میخورد. در همان مقطع، زمان آن برای سرمایه‌داری ایران فرا رسیده بود که بدنبال صرف هزینه‌های عظیم دولتی در جهت ایجاد زیرساختهای اقتصادی و ارتباطاتی، شکل دادن به یک طبقه کارگر صنعتی و گسترش یک بازار مصرف نسبتاً وسیع داخلی، دست سرمایه خصوصی و مکانیسم بازار را در استفاده تولیدی از این امکانات بازتر بگذارد. انقلاب ۵۷ این مرحله را در اولین قدم آن قیچی کرد. دولت رفسنجانی امروز از موضع ضعیف‌تری قصد ادامه آن روند را دارد.

۴- در بررسی نتایج و عاقبت عملی این سیاست هم به نظر من جا دارد که دو مسأله چرخش به سمت بازار و غرب از یکسو و جهتگیری بسوی تولید برای صدور و باصطلاح مدل «نیک»، از سوی دیگر به تفکیک بررسی شوند. اینها الزاماً یکی نیستند و از هم نتیجه نمیشوند. عنصر اول در این سیاست (بازار و نزدیکی اقتصادی با غرب) خصلت فوری‌تر و مشخص‌تری دارد و موانع سد راه آن، برای حکومت رفسنجانی قابل عبورتر است. عنصر دوم (رشد بر مبنای صدور صنعتی) درازمدت‌تر و تجریدی‌تر است. موانع تحقق این الگو بنیادی‌تر، ساختاری‌تر و تاریخی‌تر است. تأثیرات عملی این دو جنبه سیاست رژیم بر شاخصهای اقتصادی نیز یکسان نخواهد بود.

شاخصهای اقتصادی و رفاه عمومی

کمونیسست: تأثیر این سیاست بر شاخصهای اصلی اقتصادی نظیر اشتغال، قیمتها، حجم تولید، سطح مصرف در بازار داخلی و غیره چه خواهد بود؟ بطور کلی این سیاست با بازسازی پس از جنگ و انتظارات مردم از آن چه ارتباطی پیدا میکند و زندگی مادی و رفاهی مردم در چه جهت از این سیاست تأثیر میپذیرد؟

منصور حکمت: وجه عملی و مشخص این سیاست، یعنی رفع موانع اداری موجود بر سر اقتصاد بازار و تحکیم و فعال کردن رابطه اقتصادی با غرب، به تحرک بیشتر اقتصادی در ایران میانجامد. اولین تأثیر این سیاست بکار افتادن بیشتر ظرفیت موجود و بلااستفاده واحدهای تولیدی است. این را میتوان مرحله راهاندازی اقتصاد موجود نامید. الگوی عمومی حاکم بر اقتصاد کشور لاجرم بطور عمده همان الگوی موجود خواهد بود و تغییرات فاحشی در ترکیب صنایع و موازنه بخشهای مختلف اقتصادی در پیش نخواهد بود. سطح تولید افزایش پیدا میکند. میتوان انتظار داشت که قدر مطلق اشتغال بویژه از طریق بازگشت به کار کارگران بیکار شده در واحدهای بزرگ صنعتی، تا حد بکار افتادن ظرفیتهای پیشین این واحدها افزایش پیدا کند. با تحرک بیشتر بازار مشاغل متفرقه‌ای هم در بخشهای دیگر، برای مثال در حمل و نقل، توزیع و فروش و سایر خدمات بوجود خواهد آمد. اما با رسیدن تولید به حد ظرفیتهای فی‌الحال موجود صنایع، همین روند محدود گسترش تولید و اشتغال هم کند خواهد شد. نرخ بیکاری در بخش شهری و صنعتی به هر حال، ولو با شتابی کمتر، در این مرحله افزایش پیدا میکند، زیرا نفس اعاده ظرفیت تولید موجود برای خنثی کردن اثرات رشد جمعیت و مهاجرت از روستاها، که با تحرک اقتصادی در شهرها شدت بیشتری خواهد گرفت، کافی نیست. در مورد روند قیمتها مرحله راهاندازی منطقی باید شتاب افزایش قیمتها را کمتر کند. هرچند سیاست حذف سوبسید مایحتاج عمومی و لغو هر نوع کنترل دولتی بر قیمتها بلافاصله بر نرخ تورم میافزاید، اما عواملی نیز جهت کاهش روند افزایش قیمتها کار میکنند. نرخ موجود برابری ریال و دلار در بازار آزاد نسبت واقعی بارآوری کار در بازار داخلی و بازار جهانی را منعکس نمیکند و غیرواقعی است. در صوت تحرک یافتن بازار داخلی، رفع موانع سیاسی و اداری سر راه مبادله اقتصادی ایران با غرب و شناور شدن کامل ریال، میتوان انتظار داشت ارزش ریال در نقطه‌ای بالاتر از این به تعادل برسد (دلار ارزانتر بشود) و لذا واردات، اعم از مصرفی یا سرمایه‌ای، به نسبت ارزانتر تمام شود. از این گذشته سطح درآمد مزد و حقوق بگیران کمابیش منجمد نگاه داشته شده و این، تقاضای مؤثر در بازار داخلی را محدود نگاه میدارد. افزایش بیش از این قیمت کالاهای مصرفی در بازار داخلی دیر یا زود به سقف محدودیت تقاضا برخورد میکند.

در مورد انتظارات مردم از بازسازی، سران جمهوری اسلامی فی‌الحال اعلام کرده‌اند که دورنمای موجود عُسرت باز هم بیشتر است و مردم نباید انتظار بهبود سطح زندگی خود را داشته باشند. راهاندازی اقتصاد ایران قرار است به رهبری بازار و از طریق سودآور کردن فعالیت تولیدی برای تولیدکنندگان صورت بگیرد. واضح است که جزء لاینجزای این سیاست، اعمال فشار بیشتر به کارگران و مزدبگیران و مصرف کنندگان است.

تأثیرات درازمدت سیاست رژیم، در صورت اتخاذ عملی مدل تولید برای صادرات را رفاقا بحث کرده‌اند. شخصا تصور میکنم اتخاذ این مدل برای سرمایه‌داری ایران با توجه به فاکتورهای متعدد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی موجود و موانع و مشکلات بین‌المللی مهمی که بر سر راه آن وجود دارد عملی نیست و این سیاست عملا روی کاغذ خواهد ماند.

موانع و دورنمای عملی سیاست اقتصادی رژیم

کمونیسست: رژیم با چه موانع داخلی و بین‌المللی‌ای در اجرای سیاست اقتصادی خود روبروست؟ هم اکنون طرح این سیاست، جدال جناحها در رژیم اسلامی را شدت بخشیده است؛ نتایج سیاسی روش اقتصادی جدید در هیأت حاکمه چه خواهد بود؟ آیا تعیین تکلیف قطعی‌تر میان جناحها خود پیش شرط تغییر ریل اقتصادی رژیم نیست؟

منصور حکمت: لازم است باز هم در چهارچوب تفکیکی که از وجوه دوگانه این سیاست بعمل آوردم نکاتی را اضافه کنم. جنبه مشخص و فوری این سیاست، یعنی اقتصاد بازار و بهبود روابط اقتصادی با غرب، هرچند با محدودیتها و شروط معینی، برای جمهوری اسلامی قابل پیاده کردن است. موانع این سیاست اساسا ناشی از وجود حزب‌الله در هیأت حاکمه ایران و لاجرم فقدان امنیت سیاسی و اداری لازم برای سرمایه داخلی و خارجی از یکسو و دشواریهای متعدد در راه بهبود کامل روابط سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی با غرب از سوی دیگر است. امروز بنظر میرسد که جناح رفسنجانی در

خنثی کردن تأثیرات جریان حزب‌الله و حتی در کنار زدن عملی آن از ارگانهای قدرت پیشرویهای زیادی کرده است. همه علائم حاکی از آنست که با انتخابات آتی مجلس جناح رفسنجانی مهمترین کانون قدرت و مقاومت این جریان را هم تصرف خواهد کرد. در درون خود جناح حزب‌اللهی شکافهایی بروز کرده است که یکی از نشانه‌های آشکار آن دفاع کروی از سیاست خارجی و برنامه اقتصادی جناح رفسنجانی است. واضح است که نفس اسلامی بودن رژیم و فشارهای فرهنگی موجود در سطح جامعه و تنشهای ناشی از آن، مکانیسم بازار و سرمایه‌گذاری در بازار ایران را با قیود دست و پاگیر ماوراء اقتصادی روبرو میکند. با اینحال بورژوازی ایران و دول غربی ظاهراً، چنانچه قدرت جناح رفسنجانی عملاً تثبیت شده باشد، به حداقلی از تغییرات در این وجوه دیگر راضی‌اند و عملی کردن آن را توسط جریان رفسنجانی ناممکن نمیدانند. بهرحال تعیین تکلیف سیاسی با حزب‌الله برای آنکه سرمایه داخلی و سرمایه‌ها و دول غربی آینده اقتصاد و سیاست در ایران را مخاطره‌آمیز و مبهم تلقی نکنند برای جمهوری اسلامی حیاتی است. از این گذشته بطور واقعی جناحهای مخالف در هیأت حاکمه عملاً روند اتخاذ سیاستهای دولت رفسنجانی را کُند و کِشدار میکنند و این میتواند خود عملاً به شکست سیاست اقتصادی رژیم منجر شود.

اما موانع اتخاذ سیاست تولید برای صدور و باصطلاح مدل «نیک»، ساختاری‌تر، ریشه‌ای‌تر و جهانی‌ترند و به نظر من نه فقط جمهوری اسلامی قادر به رفع آنها نیست بلکه بورژوازی ایران بطور کلی و در آینده قابل پیش بینی امکان تحقق ملزومات انتقال به چنین اقتصادی را ندارد.

از فاکتورهای جهانی آغاز کنیم. تبدیل شدن کشور و یا منطقه‌ای به یک قطب صادرکننده کالاهای صنعتی که خود به معنای برخورداری آن از تکنولوژی پیشرفته است بدواً مستلزم روشن بودن آینده سیاسی آن کشور و فرض گرفته شدن کنترل درازمدت غرب و کمپانیهای بزرگ غربی بر فضای سیاسی و اجتماعی آن است. در غیاب این ثبات قابل پیش بینی و دست باز سیاسی غرب در آن کشور، نه فقط سیاست دولتها و قدرتهای غربی انتقال تکنولوژی به آن کشور و تبدیل آن به یک قطب صنعتی را تشویق نمیکند، بلکه سرمایه‌های غربی بطور کلی دامنه فعالیت خود در آن کشور را محدود نگاه میدارند. کشورهایی که در اتخاذ مدل «نیک» موفق شده‌اند همه به نحوی از انحاء این خصوصیت را در خود دارند. برای مثال تعلق درازمدت کره جنوبی و تایوان به غرب از طریق جنگ (سرد و گرم) مسجّل شده است. جهان میدانند که خروج این کشورها از حیطه نفوذ غرب و آمریکا دنیا را به کام جنگ میکشاند و این مناطق حیاط خلوت سرمایه غربی محسوب میشوند. ایران، تنشها و تناقضات داخلی آن به کنار، به خاورمیانه تعلق دارد که آینده سیاسی کل آن، مادام که مسأله تقابل اعراب و اسرائیل از بنیاد حل نشده است، در پرده ابهام است. نه فقط ایران، بلکه هیچیک از کشورهای خاورمیانه، از نقطه نظر سرمایه صنعتی و غربی و سیاستگذاران مالی و صنعتی غرب کاندید تکرار مدل «نیک» نیستند. سرنوشت اقتصادی ایران و مدل اقتصادی رشد آن در چهارچوب نظام سرمایه‌داری در گرو تعیین تکلیف آینده خاورمیانه بطور کلی است. سیاست امثال رفسنجانی و نوربخش و عادل، هر قدر هم که معطوف به جلب اطمینان غرب و سرمایه غربی باشد، به سد ابهامات جهانی در مورد سرنوشت خاورمیانه برخورد میکند.

در صحنه داخلی موانع اتخاذ مدل «نیک» متعدّدند. من به برخی از اینها اشاره میکنم بدون آنکه واقعا بتوانم پیچیدگی مسأله را به تمامی منعکس کنم. آینده رژیم اسلامی مبهم است. اینجا دیگر مسأله به حزب‌الله ختم نمیشود. هر ناظر سیاسی میتواند تشخیص بدهد جزیره ثبات ادعائی شاه در حقیقت کانون تناقضات حل نشده و کشمکشهای سیاسی و اجتماعی عمیقی است که نه فقط در اقتصاد سیاسی امروز ایران ریشه دارد بلکه از کل تاریخ انکشاف سرمایه‌داری در ایران مایه میگیرد. حتی اگر دست حزب‌الله از دولت و مجلس و بنیادهای ریز و درشت و سپاه پاسداران هم قطع شود، هنوز کل نظام جمهوری اسلامی در انتظار جامعه ایران ماندنی محسوب نمیشود. حادثترین تقابلهای سیاسی و فکری در جامعه ایران در راه است. سرمایه‌داری ایران فاقد ثبات سیاسی و روبنای حقوقی و اداری ادامه کار و سامان گرفته‌ای است که سرمایه‌گذاری صنعتی با افق درازمدت در این کشور را برای سرمایه‌های بزرگ صنعتی معقول جلوه بدهد.

از سوی دیگر، هیچ کشور اسلامی و یا مسلمان نشینی تا امروز صحنه رشد اقتصاد «نیک» نبوده است. این تصادفی نیست. توسعه سرمایه‌داری صنعتی معطوف به اقتصاد بین‌المللی، چهارچوب فکری و ایدئولوژیکی ویژه‌ای را طلب میکند. دست بازار باید در قالب زدن به فرهنگ و ارزشها و سلائق عامه باز گذاشته شود. مالکیت فردی و خصوصی بر سرمایه و وسائل تولید باید به بنیاد حقوقی جامعه تبدیل شده باشد. نه تنها موانع اقتصادی و اداری کهنه بلکه قالبهای فکری و

فرهنگی و ایدئولوژیک دست و پاگیر باید از سر راه بازار جارو شده باشند. تاریخ توسعه سرمایه‌داری همچنین تاریخ گسترش فردیت و انحلال نهادها و سنت‌های اجتماعی‌ای است که انسانها را در مناسبات اقتصادی و نرماًها و ارزشهای اخلاقی از پیش تعیین شده میخکوب نگاه میداشت. در غرب جدا کردن فرد از سنت و مذهب، همچنانکه از زمین و مناسبات ملکی پیشاسرمایه‌داری، مستلزم جدالهای عظیم اجتماعی و فکری بوده است. اتخاذ مدل توسعه صنعتی معطوف به بازار جهانی در کشورهای مسلمان نشین، و همینطور در بازمانده‌های تمدنها و امپراتوریهای کهنه که هویت تاریخی و ملی و قومی و مذهبی تعصب آمیز و پررنگی برای خود ساخته و پرداخته‌اند و فرد را در آن مقید کرده‌اند، بسادگی میسر نیست. روبنای فرهنگی و فکری حاکم در این کشورها به اندازه کافی برای حرکت بازار منعطف نیست. کشوری که در آن زن و مرد را در اتوبوس از هم جدا میکنند و شهروندان در مورد نحوه خوردن بستنی قیفی در ملاء عام باید از فتاوی رهبرای تبعیت کنند بسادگی به صادرکننده کامپیوتر و ویدئو و تانکرهای نفتکش تبدیل نمیشود. گسترش فرهنگ صنعتی و ادغام در بازار جهانی در ایران به سد قرآن و شاهنامه برخورد میکند. اگر چرخش به سمت بازار و بهبود مناسبات با غرب شرط لازم راه اندازی اقتصاد سرمایه‌داری در ایران باشد، غلبه تمام و کمال بازار و مالکیت بورژوازی بر شئون مختلف جامعه و تبدیل شدن سیاست و قانون و فرهنگ و اخلاقیات و روانشناسی فردی و اجتماعی به فرآورده‌ها و محصولات بازار، شرط گذار سرمایه‌داری ایران به مدل توسعه بر مبنای صدور صنعتی است. دولت مستبد بورژوازی، که همانطور که ایرج آذرین مینویسد نه فقط با این مدل ناسازگار نیست بلکه عملاً یک پیش شرط آن است، باید رسماً بعنوان مستخدم سرمایه خصوصی عمل کند و به این طبقه جوابگو باشد.

چنین شرایطی در ایران امروز وجود ندارد و بسادگی و با تصمیم مقامات دولتی نمیتواند بوجود بیاید. رابطه دولت بورژوازی و طبقه خویش، رابطه دولت و سرمایه خصوصی، درجه استحکام و ضعف قانونیت بورژوازی، امنیت ساختاری مالکیت فردی و خصوصی بر سرمایه، درجه تطبیق روبنای سیاسی و فرهنگی با نیازهای اقتصادی و غیره در جامعه در یک روند تاریخی و از طریق یک سلسله جنبشها و حرکت‌های اجتماعی و فکری شکل میگیرند. یک مشخصه سرمایه‌داری ایران ناتمام ماندن و نیمبند بودن این تحولات اجتماعی در طول قرن بیستم است. از جمله اینکه مذهب و قیود مذهبی کمابیش نقد نشده باقی مانده و حتی امروز به زور سرنیزه بر ابعاد بیشتری از حیات اجتماعی مردم حاکم شده است. به همین ترتیب، نیاز دائمی سرمایه به دولتی که ضعف اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوا را با اعمال قدرت سیاسی و پلیسی جبران کند، مانع از قوام گرفتن یک ساختمان حقوقی بورژوازی مبتنی بر تقدس مالکیت خصوصی و فردی و اصالت همه جانبه بازار شده است.

ممکن است گفته شود که باز گذاشتن دست بازار خود به تدریج این موانع سیاسی، اداری و فرهنگی دست و پاگیر را از سر راه آن برمیدارد و لیبرالیزه شدن اقتصادی، لیبرالیزه شدن فرهنگی و سیاسی را با خود میآورد. این امیدی است که اپوزیسیون بورژوا- لیبرال ایران در دل میپروراند. اما مشکل اینجاست که اولاً، بهرحال پیشروی بازار علیه نهادهای دست و پاگیر نمیتواند به شکل یک استحاله تدریجی باقی بماند و در ادامه خود بهرحال به تقابلهای سیاسی و فرهنگی جدی‌ای منجر خواهد شد که بار دیگر ثبات اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری ایران را به مخاطره میاندازد و ثانیاً، و از آن مهمتر، تضادها و تقابل طبقاتی در جامعه ایران فرصت فرجام تدریجی به چنین روندی نمیدهد. هر مصاف اجتماعی و فرهنگی جدی در جامعه ایران طبقه کارگر و سوسیالیسم را به میدان میکشد و بطور کلی صورت مسأله را تغییر میدهد. جدال اجتماعی در ایران نمیتواند در محدوده مدلها و افقهای بورژوازی باقی بماند. هر زمان تقابل درونی بورژوازی حدت پیدا کند، که گفتم بدون آن تغییر ریل اقتصادی سرمایه‌داری ایران ممکن نیست، تقابل مهمتر طبقاتی مهر خودش را به سیر توسعه سیاسی و اقتصادی ایران خواهد زد.

علاوه بر این فاکتورهای بنیادی، اقتصاد معطوف به صادرات، ملزومات عملی خودش را دارد. فروش در بازار جهانی نیازمند قابلیت رقابت نه فقط از نظر قیمت بلکه از نظر مرغوبیت است. نفوذ در بازار فی الحال تقسیم شده ساده نیست. ارائه خدمات پس از فروش، نظیر تأمین قطعات، تعمیرات و غیره در بازار جهانی، سرمایه‌گذاریهای عظیم و فرهنگ خدمات صنعتی پیشرفته‌ای را طلب میکند. هم امروز خریداران رب گوجه ایران در شمال آفریقا از نازل بودن کیفیت بسته‌بندی آن شکایت میکنند. شبکه حمل و نقل و ارتباطات و بنادر کشور تاب همین حد از واردات و صادرات را هم ندارد. بهبود این شبکه و سایر زیرساختهای اقتصادی، بار دیگر پای دولت و هزینه دولتی را بمیان میکشد و کش و قوس دولت و بخش

خصوصی بر سر تخصیص منابع بالا میگیرد. برای سرمایه‌داری ایران ورود به بازار جهانی بعنوان فروشنده محصولات ساخته شده اساساً از طریق شراکت با سرمایه‌های بزرگ غربی ممکن است. اما اوضاع اقتصادی موجود ایران، با توجه به مناطق مستعدتری که با گشوده شدن دروازه‌های شرق و تحولات سیاسی آمریکای لاتین برای سرمایه‌گذاری غربی بوجود آمده است، سرمایه‌گذاری در ایران را برای کمپانیهای غربی در اولویت قرار نمیدهد.

به این ترتیب به نظر من ایده اتخاذ مدل اقتصادی توسعه بر مبنای صادرات و مدل «نیک» برای بورژوازی ایران قابل تحقق نیست. خاصیت مطرح کردن این مدل عملاً چیزی بیشتر از کمک به کوبیدن موانع گسترش اقتصاد بازار و تسهیل نزدیکی اقتصادی و سیاسی با غرب در محدوده ساختار فعلی اقتصاد ایران نخواهد بود.

کارگران و اقتصاد جدید

کمونیست: سیاست اقتصادی جدید بر جنبش کارگری چه تأثیری خواهد داشت؟ مشخصاً در قبال طبقه کارگر این سیاست به چه اقدامات و روشهایی منجر میشود و عکس‌العمل طبقه کارگر به این سیاست چه باید باشد؟

منصور حکمت: مبارزه برای افزایش دستمزد، همانطور که رضا مقدم میگوید، محور اصلی صفتبندی کارگران در برابر وضعیت اقتصادی موجود و سیاست جدید رژیم است. تصور میکنم توجه کارگران از جبهه‌های مختلف مبارزه برای افزایش دریافتی‌های نقدی و جنسی، به خواست متحد‌کننده و کلاسیک افزایش دستمزد معطوف شود و این یک پیشرفت جدی در جنبش کارگری ایران محسوب میشود. اوضاع اقتصادی وخیم طبقه کارگر و کل مزدبگیران، پائین بودن باورنکردنی سطح دستمزدها به نسبت هزینه زندگی و بالاخره سیاست اعلام شده رژیم مبنی بر آزاد گذاشتن بازار در بهره‌کشی نامحدود از طبقه کارگر، مشروعیت اجتماعی و وسیعی به خواست اضافه دستمزد بخشیده است. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی در مقابله با اعتراضات کارگری بر سر افزایش دستمزدها نمیتواند به هیچ توجیه عوامفریبانه ملی و اسلامی‌ای متوسل بشود. دست رژیم در مقابله با این اعتراضات خالی است. قدرت‌نمایی صرف در برابر طبقه کارگری که راهی برای عقب نشستن ندارد تنها بر حدت اعتراضات بعدی میافزاید. به نظر من اعتراضات کارگری حول اضافه دستمزد، چنانچه بتواند بر اشکال مناسب عمل مستقیم توده کارگران متکی باشند، در این دوره با موفقیت بیشتری نسبت به قبل روبرو خواهند بود. بنابراین لازم است بار دیگر به اهمیت جنبش مجامع عمومی بعنوان ظرف سازماندهی اعتراضات کارگری تأکید کنیم. به نظر من تنها این شکل سازماندهی توده‌ای اعتراض کارگری، میتواند خلاء تشکلهای کارگری جاافتاده را در کوتاهترین زمان پر کند و در برابر رژیمی که حذف رهبران کارگری از صحنه مبارزه تخصص شوم آن است، توده همبسته کارگری را قرار بدهد.

یک محور دیگر مبارزه کارگری مسأله بیکاری است. خود مسأله نیازی به توضیح ندارد. سیاست جدید رژیم نیز این معضل را ابقاء میکند. به نظر من طرح اتحاد کارگری علیه بیکاری، بعنوان ظرفی برای مبارزه کارگر شاغل و بیکار، امروز از زمینه مناسبی برای عملی شدن برخوردار است. شرط اصلی موفقیت در این زمینه این است که کارگران بانفوذ و شناخته شده روی مسأله بیکاری دست بگذارند و ضرورت یک اقدام کارگری برای مقابله با مسأله بیکاری را مطرح کنند. به نظر من مسأله بیکاری و افزایش دستمزد مسائلی هستند که فرجه زیادی برای ابراز وجود رهبران عملی کارگری در سطح علنی و «قانونی» (یعنی حالتی که رژیم ناگزیر از تحمل اقدامات کارگری باشد) فراهم میکنند. از این باید استفاده کرد.

این مصاحبه اول بار در شماره ۶۲ کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، مردادماه ۱۳۷۰ - اوت ۱۹۹۱ منتشر شده است.